

اهل کجا هستيم؟

(هويت بخشي به بافت هاي مسكوني)

مرواريد قاسمي اصفهاني



۱۳۸۵

قاسمی اصفهانی، مروارید، ۱۳۵۴-

اهل کجا هستیم؟ (هویت بخشی به بافت های مسکونی) / مروارید قاسمی
اصفهانی. -- تهران : روزنه ، ۱۳۸۳.

۲۹۶ ص: مصور، جدول، نمودار.

ISBN: 964-334-225-5

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه: ص. ۲۸۳ تا ۲۹۳

۱. مسکن - ایران - جنبه های اجتماعی . ۲. مسکن - ایران -

برنامه ریزی . ۳. سیاست مسکن - ایران. الف. عنوان.

۳۶۳/۵۱۰۹۵۵

ق ۷۳۵۹/۲/۱۳ HD

۳۶۶۰۷-۸۳ م

کتابخانه ملی ایران



اهل کجا هستیم؟ (هویت بخشی به بافت های مسکونی)

• نگارش: مروارید قاسمی اصفهانی

• ویرایش: مریم مقدم

• طرح جلد: سید پارسا بهشتی شیرازی

• حروف چینی و صفحه آرایي: معصومه رسولی نسرانی

• چاپ اول: ۱۳۸۵

• شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

• قیمت: ۳۷۰۰ تومان

• چاپ و صحافی: لیلا

• آدرس: تهران، میدان توحید، نبش خیابان پرچم، بالای بانک تجارت، طبقه چهارم

نمابر: ۶۶۹۲۴۱۳۲

تلفن: ۶۶۹۳۹۰۷۴، ۶۶۹۳۵۰۸۶

ISBN: 964-334-225-5

• شابک: ۹۶۴-۳۳۴-۲۲۵-۵

• تمام حقوق برای ناشر محفوظ است.

فهرست مطالب

۷	یادداشت نگارنده	●
۹	پیش‌گفتار	●
۱۵	مقدمه	●
۴۱	فصل اول: پایگاه نظری (هویت)	●
۴۷	عینیت	
۵۴	تصویر ذهنی	
۶۶	هویت	
۷۷	عدم احراز هویت و تبعات آن	
۸۳	احراز هویت و تبعات آن	
۹۱	پویایی هویت	
۹۶	شرایط هویت‌مندی	
۱۰۳	فصل دوم: راهکارهای عملی (برقراری شرایط هویت‌مندی)	●
۱۰۷	امکان بازشناسی	
۱۱۳	شرایط لازم برای بازشناسی یک محله به عنوان حوزه	
۱۴۷	شرایط لازم برای بازشناسی یک محله به عنوان مکان سکونت	
۲۱۱	برخورداری از تشخیص	
۲۱۷	شرایط لازم برای تشخیص محله به عنوان بخشی از شهر	
۲۳۳	شرایط لازم برای تشخیص محله میان سایر محلات شهر	
۲۵۷	شرایط لازم برای تشخیص اجزای محله	
۲۷۵	جمع‌بندی	
۲۸۳	کتاب‌شناسی فارسی	●
۲۹۱	کتاب‌شناسی لاتین	●
۲۹۵	منبع تصاویر	●

• یادداشت نگارنده

در آستانه ورود به متن کتاب می‌خواهم چند جمله خودمانی بگویم. شاید فستح بابی باشد برای همدلی و تفاهم. من در جایی زندگی کرده‌ام که آن را دوست دارم، به آن تعلق دارم و علاوه بر خانواده‌ام، بودن در خانواده‌ای بزرگ‌تر متشکل از همسایگانم را تجربه کرده‌ام. من با نزدیک شدن به محل زندگی‌ام احساس رسیدن به خانه را داشته‌ام. من برای خیابان‌های محلمان، برای تک‌تک خانه‌هایش و حتی برای درخت بید حیاط همسایه‌مان دل سوزانده‌ام و در این دل سوزاندن با دیگر هم‌محله‌ای‌هایم سهیم بوده‌ام.

زمانی که پس از سال‌ها، زیستن در تهران را آزمودم، دانستم که هیچگاه اهل تهران نخواهم بود. نه تنها تهران که اهل هیچ شهر دیگری نظیر تهران نخواهم بود. اینجا احساس بی‌هویتی چنان شدید است که دائم از خود می‌پرسم:

اهل کجا هستیم؟

نمی‌دانیم یا اگر گمان می‌کنیم می‌دانیم، احساسی در قلبمان گواه آن نیست. در جایی زندگی می‌کنیم و بعد در جایی دیگر. نه ترک یکی حسرتی برمی‌انگیزد و نه ورود به دیگری شوقی. آنقدر همه جا شبیه هم است، آنقدر همه با یکدیگر غریبه‌اند که در هنگامه بی‌تفاوتی فراموش کرده‌ایم ما هم نیاز به ریشه داریم.

من که این ریشه را شناختم می‌دانم نمی‌توان در رهگذار باد نهبان لاله بود؛ نمی‌توان هویت خود را تنها در خاطرات مبهم واگو شده از زبان نسل قبل جست و به صورت منجمد در اختیار نسل بعد از خویش قرار داد؛ نمی‌توان بی‌اعتنا از کنار این پرسش‌ها گذشت:

- آن خانه‌هایی که جزئی از خانواده بودند جای خود را به چه دادند؟
- آن همسایگی‌های آشنا و دیرپای انسانی کجایند؟
- چرا رنگ تعلق از چهره محله‌ایمان گریخته است؟ (اگر بتوان محله‌ای سراغ کرد!)

شاید این سؤالات ارزش آن را داشته باشند که بهانه‌ای برای جستجوی معمارانه گردند. چرا که حتی اگر هزاره‌ها جابجا شوند، نیاز انسان به سکنی گزیدن پابرجا، سکونت با ریشه داشتن در پیوند و ریشه داشتن مستلزم هویت‌مند بودن است. آرزو دارم با پرداختن به این انسانی‌ترین موضوع حرفه معماری و با تلاش در جهت **هویت بخشی به بافت‌های مسکونی**، گوشه‌ای از دین خود را به مردم که مهم‌ترین داور کارهایم خواهند بود، ادا کنم. در این راه سپاسگزار عزیزانی هستم که تنها می‌توانم احترام قلبی‌ام را همراه نامشان کنم تا گوشه‌ای از مهرشان را پاسخ گفته باشم:

ژرف‌ترین سپاس‌ها را تقدیم خانواده‌ام می‌نمایم که محبت و همراهی بی‌دریغشان را نثارم کرده‌اند. منت‌دار استادان گرامی جناب آقای دکتر پاکزاد و جناب آقای دکتر غفاری هستم که سال‌ها پدرا نه راهنمایم بوده‌اند. از دوستان عزیز خانم‌ها معصومه رسولی، مرضیه ترابی و افسانه قارابیگی و آقایان نادر نادری و عباس حبیبی که یاری‌شان دشواری‌های راه را بر من هموار ساخت، فراوان تشکر می‌کنم. و بیکران‌ترین سپاس‌هایم را به همسرم هدیه می‌نمایم که برایم آغازی است و بسیاری و همدلی صمیمانه‌اش از میانه راه آمدنش را به تمامی و تا همیشه جبران کرده است.

در نهایت خاطر نشان می‌سازم که کتاب حاضر یک شروع است و نه بیشتر. امیدوارم اعتبار خود را از کوشش انسانی به وام گیرد که این راه را در خور ادامه دادن می‌یابند.

مروارید قاسمی

زمستان ۸۳

• پیش‌گفتار

جامعه بسته، با حرکتی بطئی و رویدادهایی محدود نیاز به تشخیص هویت ندارد. در شرایطی که انسان نه به مثابه فرد، بلکه عضوی از یک جامعه طبیعی با وابستگی‌های ایلی و عشیره‌ای روزگار خود را سپری می‌کرد، می‌دانست که شیوه زندگی و خون و تبارش هویت وی را تعیین می‌کنند، در کجای این عالم ایستاده و چه ارزش‌هایی را پاس داشته، براساس چه هنجارهایی عمل می‌نماید. زندگی‌اش علی‌رغم تمام محدودیت‌های مادی و معنوی بی‌دغدغه بود و هر اتفاقی که علت نازل شدنش را نمی‌توانست درک کند، تقدیر می‌پنداشت. او از سرنوشت خود راضی بود و اگر هم نبود به نوعی خود را راضی می‌کرد. دنیا برایش ثابت و روابط حاکم برایش سخت و استوار بود. او نیازی به تعیین هویت خود نمی‌دید، زیرا جایگاهش در دنیای فانی، در جامعه و سرزمینش مشخص بود. نه در کوران حوادث جهانی قرار داشت و نه فشردگی زمانی ناشی از تحولات ارتباطی، ارزش‌ها و هنجارهایش را به هم ریخته بود.

ولی از زمانی که همه چیز سرعت گرفت و متوجه شد که همه چیز در حال تغییر است، و هر آنچه سخت و استوار بود، در حال دود شدن و به هوا رفتن است، مسأله هویت به یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های انسان امروزی تبدیل شد.

من و هم‌نسلی‌های من در مقابل این تغییر و تحولات شگرف و پرشتاب، دو گونه رویکرد در پیش روی دیدیم و هر کدام یکی از آن دو راه را انتخاب کردیم. برخی با دلتنگی برای بهشت گمشده ماقبل مدرن و آرزوی حفظ ارزش‌های حاکم بر آن خود را به آتش زدیم و ندیدیم که خود نیز در این هیمة در حال سوختن و تبدیل شدن به ذراتی هستیم که غلظت دود را تشدید کرده است. برخی دیگر دلخوش از تغییر آن شرایط نه چندان مطلوب، کورکورانه به استقبال آن رفته و آن را جبر تاریخ پنداشتیم. بی‌خبر از آن که داوطلبانه خود را در هوا معلق نموده، از سکوی موجود برای جهش بی‌بهره مانده‌ایم.

تقصیری نداشتیم، یا از تربیتی سنتی برخوردار بودیم، یا آموزشی مدرن ما را تحت تأثیر قرار داده بود. ما نسل یا این / یا آن بودیم. برای نسل ما میان فرد و جمع، فناوری و فرهنگ، تغییر و ثبات و بالاخره مدرنیته و سنت شکاف و تضادی آشتی‌ناپذیر وجود داشت. عادت کرده بودیم تا دنیا را در قطب‌های متضاد و انعطاف‌ناپذیر خلاصه کنیم. یا روند کنونی را با شور و شوقی کور و غیرانتقادی می‌پذیرفتیم یا از فراز ابرها آن را محکوم می‌کردیم. پس در مقابل هم صف‌آرایی نموده، برخی به دنبال اصالت و برخی دیگر در تکاپوی بداعت و نوآوری بودیم.

هر دو گروه مانند ذرات معلق در هوا از خود انسجام و انضباطی نشان نمی‌داد و نمی‌دهند؛ نه سهم در خور نیاز از وقت و ذهن خود را به این مهم اختصاص داده‌ایم و نه از بحث‌های فنی و کلی‌بافی دست برداشته‌ایم. پنداری هنوز باور نداریم که هویت از نیازهای روانی ما و پیش‌نیاز هرگونه زندگی جمعی بالنده است.

خوشبختانه نسل جدیدی در حال شکل‌گیری است، نسلی که برخلاف ما موضوع را جدی گرفته و در جستجوی راهکارهای مشخص و عملی برای حل معضل است. این نسل در شرایطی متفاوت از ما بزرگ شده است. تغییرات در زمان او بسیار سریع از دوران شکل‌گیری شخصیت ماست و درک دیگری از زمان و مکان دارد. دنیا دیگر برای او ایستا و ثابت نیست و قابلیت شکل‌یابی یا دگرگونی به دست آدمیان مدرن را دارد. نه تصور آن را دارد که می‌توان عقربه‌های زمان را از حرکت باز داشت و نه می‌خواهد خود را منفعلانه به دست امواج خروشان بسپارد. نسل جوان ما به دنبال جایگزینی منطق هم این / هم آن، به جای این / یا آن است. این نسل معتقد است که می‌توان تغییر کرد و تغییر داد، بدون آن که خود را به دست تقدیر سپرد. می‌توان عضوی از دهکده کوچک جهانی شد، ولی هویت خود را حفظ نمود. روستا یا دهکده را با کارخانه، خود و ملت خود را با یک محصول صنعتی اشتباه نمی‌گیرد که در چرخه تولید، همسان و هموزن دیگران تولید می‌شود.

نسل جدید، در حال تجربه کردن کثرت‌گرایی است و دیالکتیک میان تفاوت و تشابه را بهتر از نسل ما درک می‌کند. تفاوت‌ها را ارج می‌نهد و همبستگی و همبستگی را گزینه بهتری از تشابه و هم‌رنگی می‌داند. این نسل اصل تغییر را به زیر سؤال نمی‌برد، بلکه به چگونگی تغییرات می‌اندیشد.

این نسل نه حاضر است هم‌رنگ هر جماعتی (چه رسد به جماعت آمریکایی‌اش) شود، نه مانند تجدیدطلب‌های نسل پیشین حاضر به خودنمایی و ابراز شخصیت‌های ناشیانه است. جوان ما متعلق به نسلی است که اینترنت و ماهواره جزوی از فرهنگ وی شده است و اتفاقاً همین وسایل ارتباط جمعی به او نشان داده است که چقدر میان عالم او با دنیای جوان غربی تفاوت است و اگر اعمال ناشیانه نسل ما نباشد، نه مجذوب آن فرهنگ خواهد شد و نه دشمن آن. این نسل نه در گذشته اقامت گزیده است و نه مجذوب و اسیر آینده و دستاوردهای نوین است. برای او گذشته، حال و آینده، حلقه‌های زنجیره‌ای هستند که فقدان هر کدام، می‌تواند مصیبت‌ها را صدچندان نماید.

نسل جدید راضی به کلی‌گویی و فلسفیدن محدود در چند صفحه نیست، بلکه با واقع‌بینی شعف‌انگیزی به دنبال چاره‌جویی و پیدا کردن راهکارهایی است که هویت فردی، جمعی و محیط وی را تضمین نماید.

کتابی که در پیش روی دارید، شاهی است بر مطالب فوق. این کتاب که برگرفته از یک پایان‌نامه معماری است، توسط یکی از اعضای این نسل جدید نگاشته شده است. مخاطب اصلی این کتاب نسل پیشین نیست. نه می‌خواهد بر افرادی که ریشه‌های خود را فراموش کرده و خود را به دست امواج خروشان سپرده‌اند تأثیری بگذارد، و نه می‌خواهد درد کسانی را که بیمناک از فردا، میوه‌های درخت زندگی را در ریشه‌ها جستجو کرده و خود را در گذشته حبس کرده‌اند مداوا نماید. مخاطبین اصلی این کتاب، آینده‌سازان این مملکت هستند. افراد مسئول و فعالی که می‌خواهند بر زندگی و سرنوشت خویشان مسلط شوند و قدرت تغییر مطلوب محیط پیرامون را در خود سراغ دارند. جهان پیرامون ما در

حال تغییر بوده و ما به عنوان موجودی همسان از آن تأثیر گرفته و می‌بایست به عنوان موجودی فعال بر آن تأثیر گذاریم. این تأثیر و تأثرات باعث تغییر و تحول ما و محیط پیرامون ما می‌شود. فقط در شرایطی که همه چیز در حال تغییر است، نیاز به هویت‌سنجی احساس می‌شود. برای تشخیص هویت، می‌بایست از یک طرف‌شیء مورد سنجش بازشناسی شود، یعنی آن که بتوان آن را از پدیده‌های غیرهمسنگ بازشناخت و در یک گروه تعریف شده جای داد و از طرفی دیگر بتوان این پدیده را از سایر پدیده‌های مشابه و همسنگ آن نیز متمایز ساخت یا به بیانی دیگر شخصیت آن را تشخیص داد.

دیالکتیک حاکم میان بازشناسی و تشخیص برگرفته از کشف مهم هانس پاول بارت جامعه‌شناس معاصر آلمانی در رابطه با معمای هویت بود، که توسط اینجانب پروراند و در قالب مقاله‌ای به جامعه معماری ایران تقدیم گردید. آن مقاله به دنبال آن بود که در یک دنیای پویا و در حال تغییر و تحول دائمی چگونه می‌توان تحولات را سامان داد تا این همانی با مکان‌های زندگی‌مان غیرممکن نگردد. متن مزبور در حد توان و تعداد صفحات مناسب برای یک مقاله، فقط می‌توانست گامی در جهت تنویر موضوع بردارد. توصیه‌های انتهای آن مقاله نیز به ناچار درحد تعیین چند خط‌مشی باقی ماند. محدودیت‌ها و گرفتاری‌های متنوع، اجازه پیگیری، بسط و گسترش چنین مهمی را از من سلب کرد. امیدوار بودم فردی محقق و تیزبین این راه را ادامه دهد. بسیار خوشوقتم که ممتازترین دانشجوی سال‌های اخیر دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی این موضوع را برای پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود انتخاب نمود. راهنمایی ایشان توسط استاد درآشنا، آقای دکتر علی غفاری، نیز مزید بر علت شد. من نیز هر چه داشتم در طبق اخلاص نهاده خدمت این دانشمند جوان تقدیم کردم. الحق که پاداش خود را نیز گرفتم. هر چه پایان‌نامه به انتهای خود نزدیک‌تر می‌شد، درمی‌یافتم که این خانم جوان با چه تیزبینی و ظرافتی، آن رویکرد را چنان پروراند و به پیش می‌برد که مقاله من در مقابل آن متنی ابتدایی و غیرکاربردی شده است. هیچ چیز برای یک معلم شیرین‌تر از آن نیست که شاگردش از او

پیشی گرفته و خوش بدرخشد. خوشحالی‌ام زمانی دوچندان شد که باخبر شدم این پایان‌نامه به همت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و توسط هیأت داوران دانشگاه‌های مختلف به عنوان پژوهش برگزیده سال ۱۳۸۱ انتخاب شده، ارزش واقعی آن به رسمیت شناخته شده است.

در اینجا وظیفه خود می‌دانم از این دانشمند جوان، سرکار خانم مروارید قاسمی، برای پیشبرد این رویکرد تشکر فراوان نمایم. در طول همکاری با ایشان بسیار چیزها آموختم و امیدوارم من را از همکاری‌های ثمرمند خود در آینده بی‌بهره نگذارند.

امیدوارم خواننده محترم نیز در هر موقعیت اجتماعی که هست بتواند از محصول این پژوهش بهره لازم را ببرد. مطالب آن کاملاً علمی است و توانسته است مبحث هویت را تا سطح کاربردی آن تداوم بخشد. هر چند موضوع آن بر هویت‌بخشی بافت‌های مسکونی متمرکز شده است ولی رویکرد و روشی که برای تقرب به موضوع ارائه گردیده، می‌تواند الهام‌بخش پژوهش در زمینه‌های دیگر در بستر زندگی ما ایرانیان قرار گیرد.

کتاب حاضر را می‌توان به دو صورت مطالعه نمود. هم می‌توان از ابتدای آن شروع کرده و با دقت و حوصله زمینه‌های نظری، راهکارها و سیاست‌های ارائه شده را شناسایی نمود و هم می‌توان در صورت کمبود وقت به ویژه برای مدیران شهری و کارشناسان سازمان‌های متولی، به سیاست‌های ارائه شده بسنده کرد و در صورت نیاز، به پیگیری علل طرح چنین اهداف و سیاست‌هایی پرداخت.

جهان‌شاه پاکزاد

زمستان ۸۳